

بستر تاریخی عزاداری امام حسین (ع) در اهل سنت

رسول جعفریان

درآمد

یکی از آثار قیام امام حسین (ع) در گذر تاریخ، پدید آمدن قیام‌های علوی از اواخر دوره اموی و پس از آن، در دوره عباسی است. این قیام‌ها، ادامه طبیعی نهضت خونین کربلا است. علویان در امتداد کربلا، حرکت‌های انقلابی خود را ادامه دادند و بر این اصل پا فشردند که امامت و خلافت حقّ طبیعی آنان است.

زید بن علی نواده امام حسین (ع) نخستین قیام علوی مهم را پس از کربلا به سال ۱۲۲ قمری رهبری کرد. سپس، رهبری به فرزندش یحیی رسید که در سال ۱۲۶ در خراسان کشته شد. بعد از ظهور عباسیان، علویان حرکتشان را ادامه دادند و این بار بر ضد عباسیان وارد کارزار شدند. از آن پس، دو گروه در میان علویان پدید آمد: یک گروه حسنی‌ها و دیگر گروه حسینی‌ها. این درست است که کربلا را امام حسین (ع) رهبری کرده بود، قاسم و عبدالله دو تن از فرزندان امام حسن (ع) نیز در کربلا به شهادت رسیدند.

با روی کار آمدن عباسیان، جریان زیدیه شکل گرفت که حسنی‌های انقلابی آن را رهبری می‌کردند. در کنار آن حسینی‌ها یا به تعبیری، بیشتر حسینی‌ها مشی امامی مذهبیان را پیش گرفتند و به دنبال فعالیت‌های فکری و فقهی و کلامی رفتند.

به هر روی، حرکت زیدیه ادامه یافت. مهم‌ترین ویژگی این حرکت در مقایسه با حرکت امامیه، یکی در حفظ رویه انقلابی بود که امامی مذهبیان از آن دست کم در ظاهر پرهیز داشتند و دیگری عدم سخت‌گیری آنان در مباحث کلامی و فقهی بود. این، واقعیت است و تا به امروز نیز که زیدیه

شیعه بودند و در مسائلی مانند گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان، آرای شیعی را کاملاً حفظ می‌کردند، اما بعدها با فرقه حنفی به مقدار زیادی نزدیک شدند. مطالعه زندگی عالمان قرن پنجم هجری به راحتی می‌تواند به ما نشان دهد که حنفی‌ها و معتزلی‌ها در زبیده به هم رسیده‌اند. به عبارت دیگر، زبیده در بسیاری از مسائل فقهی خود حنفی و از نظر کلامی معتزلی‌اند. البته همه حنفی‌ها، نه زیدی هستند و نه معتزلی؛ بلکه راه دیگری را گزیدند و تنها در فقه، و نه در کلام و سیاست، از ابوحنیفه پیروی کردند.

پاسخ این که چرا زبیده و حنفیه و معتزله به هم رسیدند، در تحولات انقلابی و فکری میانه قرن دوم هجری نهفته است. این زمان، دو قیام زیدی، در مدینه و بصره در سال ۱۴۵ و ۱۴۶، یکی به رهبری محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه و دیگری برادرش ابراهیم، صورت گرفت. در قیام ابراهیم که در عراق بود، ابوحنیفه فتوا به لزوم خروج و همراهی مردم با آن را داد؛ چنان که بسیاری از فقهای دیگر عراق چنین کردند و حتی خود هم شرکت جستند و کشته شدند. به علاوه برخی از رهبران معتزله نیز از این قیام حمایت کردند. به مرور، این نزدیکی سبب شد تا فقه حنفی و کلام معتزلی در میان زبیده رواج یابد. این روند که تا قرن هفتم هجری ادامه می‌یابد، نیاز به بررسی تاریخی بیشتری دارد. در آغاز قرن چهارم، ابن عقده (۳۳۳ق) یکی از بزرگ‌ترین محدثان دنیای اسلام که شیعه مذهب و زیدی جارودی است، کتاب *اخبار ابي حنيفة* و مسنده را می‌نویسد که بسیاری از نقل‌های آن برجای مانده است.^۱ یکی از واضح‌ترین نمونه‌های آن، موفق بن احمد خوارزمی حنفی (۵۶۸ق) است که هم حنفی است، هم معتزلی و هم زیدی. وی خطیب معروف خوارزم در نیمه نخست قرن ششم و نویسنده کتاب *مقتل الحسين* است که پس از این، از آن یاد خواهیم کرد.

آنچه در این جا برای ما اهمیت دارد، همراهی ابوحنیفه با قیام‌های علوی است که به تدریج سبب شد تا بعدها نیز برخی از حنفیان با این قیام‌ها همراهی کنند؛ گر چه به صورتی که شایسته بود، این مسأله میان حنفیان جا نیفتاد. به عبارت دیگر، رویه انقلابی ابوحنیفه که شرح آن خواهد آمد، میان طرفداران وی ترک شد. به طور قطع در این مختصر نمی‌توان بیش از این در این باره سخن گفت. آنچه می‌ماند شواهد همراهی ابوحنیفه با قیام زید بن علی و ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن است.

ابوحنیفه، شیعه زیدی!

شاید در ابتدا لازم باشد درباره تعبیر شیعه زیدی توضیحی داده شود. به طور اجمال و صریح می‌توان گفت شیعه زیدی با اندکی تسامح بر کسی اطلاق می‌شود که جانبدار قیام‌های زیدی بوده و امامت سیاسی علویان را می‌پذیرد. چنین شخصی لزوماً عقاید شیعی ندارد، اما به لحاظ سیاسی جانبدار دولت علوی است. البته اگر این تسامح برداشته شود، شیعه زیدی، بویژه در قرن سوم و بعد از

آن، بر کسی اطلاق می‌شود که به تدریج ترکیبی از فقه شیعه، فقه حنفی و کلام معتزلی دارد. اما زمان ابوحنیفه، آن هم در دوره‌ای که تازه زید بن علی قیام کرده، هنوز زمان شکل‌گیری این عقاید در قالب فرقه‌ای مذهبی مانند زیدیه فرا نرسیده است.

بنابراین تا این جا می‌توان گفت که وقتی شخصی مانند ابوحنیفه را شیعه زیدی می‌دانیم، دقیقاً برای اثبات آن، به شواهدی نیازی داریم که او را جانبدار رهبران علوی در دوره اموی و عباسی معرفی کنیم.

نخستین شاهد، دفاع وی از زید بن علی بن الحسین است که در سال ۱۲۲ در کوفه بر ضد دولت اموی قیام کرد. در این قیام، بسیاری از بزرگان و عالمان عراق شرکت داشتند. روایت مستندی که در این باره نقل شده، در *مقاتل الطالبیین* ابوالفرج علی بن الحسین اموی اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ق) که از قضا خود اموی نسب اما علوی الاعتقاد است، آمده است. وی به نقل از فضیل بن زبیر می‌نویسد: ابوحنیفه به من گفت: از فقها چه کسانی با زید همراهی کرده‌اند؟ من گفتم: سلیمه بن کهیل، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و جز آنان. ابوحنیفه گفت:

قل لزيد: لک عندي، معونة و قوة على جهاد عدوك، فاستعين بها انت و اصحابك في الكراع و السلاح. فضيل بن زبير می‌افزاید: پس از آن، اینها را به من داد تا به زید بسپارم و زید آنها را از من گرفت.^۲

اما در دوره عباسیان؛ ابوالفرج از حمایت ابوحنیفه از قیام ابراهیم بن عبدالله علوی سخن می‌گوید که به سال ۱۴۶ در بصره قیام کرد. برادر او نفس زکیه، سال ۱۴۵ در مدینه قیام کرد و قیامش سرکوب شد. در باره حمایت ابوحنیفه از قیام ابراهیم چندین شاهد تاریخی در دست است:

نخست آن که زفر بن هذیل می‌گوید: کان أبوحنيفة يجهر في أمر إبراهيم جهراً شديداً، و يفتي الناس بالخروج معه، هم او می‌افزاید: ابوحنیفه و مسعر بن کدام، به ابراهیم نوشتند که به کوفه بیاید، آنان تعهد می‌کنند وی را یاری کنند و مردم کوفه را با او همراه سازند. مرجئه از این بابت، به ابوحنیفه و مسعر انتقاد می‌کردند.^۳ در جای دیگری هم آمده است مرجئه در این باره، به شدت از ابوحنیفه انتقاد می‌کردند: و كانت المرجئة تُنكر ذلك على أبي حنيفة و تعينه به.^۴

روایت دیگر آن است که ابواسحاق فزاری می‌گوید: نزد ابوحنیفه آمدم و با اعتراض به وی گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسی که به برادر من فتوای خروج با ابراهیم را دادی تا به قتل رسید؟ ابوحنیفه در پاسخ گفت: قتل أخيك خيرٌ قتل، يعدل قتله لو قُتل يوم بدر، و شهادته مع إبراهيم خيرٌ له من الحياة. فزاری می‌گوید: از ابوحنیفه پرسیدم: چرا خودت نرفتی؟ ابوحنیفه گفت: ودائع الناس كانت عندي.^۵ در نقل دیگری آمده است همین ابواسحاق فزاری - ابراهیم بن محمد بن حرث - می‌گفت: برادر من به فتوای ابوحنیفه همراه ابراهیم خروج کرد و کشته شد و من هرگز ابوحنیفه را دوست نخواهم داشت: فلا أحب أباحنيفة أبداً.^۶

عبدالله بن ادریس نیز می‌گوید: سمعتُ أبا حنیفةً و هو قائمٌ علی درجته، و رجلاً یستفتیانہ فی الخروج مع إبراهیم و هو یقول: أخرجا^٧.

همچنین ابوالفرج به طور مستند از محمد بن منصور رازی به نقل از مشایخ او روایت کرده است که ابوحنیفه در نامه‌ای که به ابراهیم بن عبدالله نوشت، چنین آورد: «وقتی بر دشمن غلبه کردی، به سیره جدت علی بن ابی‌طالب در باره اصحاب جمل با آنان رفتار نکن که شکست خورده را نکشت و اموال را برنداشت و فراری را دنبال نکرد و مجروح را از میان نبرد، زیرا آنها گروه حامی نداشتند؛ بلکه به سیره جدت در صفین عمل کن که اسیر و مجروح را نابود می‌کرد و غنایم را تقسیم می‌نمود؛ زیرا پشت سر این سپاه اهل شام بودند و در آن‌جا زندگی می‌کردند». این نامه به دست ابوجعفر منصور افتاد؛ به همین خاطر ابوحنیفه را فراخوانده او را مسموم کرد که پس از آن در بغداد مدفون شد.^٨ ابوالفرج در باره مسموم کردن ابوحنیفه به دست منصور، روایت مستقل دیگری هم آورده است.^٩

ابراهیم بن سوید حنفی نیز می‌گوید: «در ایام خروج ابراهیم، ابوحنیفه میهمان من بود. از او پرسیدم: پس از فریضه حج واجب، آیا خروج با این شخص بهتر است یا حج مستحبی؟ ابوحنیفه گفت: غزوة بعد حجّة الإسلام أفضل من خمسين حجّة^{١٠}». همو نقل کرده است که زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: فرزند من قصد خروج با این مرد را دارد، من او را منع می‌کنم؛ در این باره چه می‌گویی؟ ابوحنیفه گفت: لاتمنعیه. حماد بن أعین نیز می‌گوید: کان أبوحنیفة یخصّ الناس علی الخروج مع إبراهیم و یأمرهم بالتباعه^{١١}.

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد

از نظر تاریخی باید گفت در کنار شیوع مذهب عثمانیه در قرون نخستین اسلامی، یعنی کسانی که از اساس خلافت امام علی (ع) را مشروع نمی‌دانستند، کسانی از علمای اسلام، بویژه در عراق، اصرار داشتند تا احادیث فضایل امام و سایر اهل بیت (ع) را منتشر سازند. چنین کسانی در کتب رجالی متقدم اهل سنت با عبارت فیه تشیع وصف شده‌اند و درست به دلیل نقل روایات فضایل اهل بیت (ع) مورد انکار قرار گرفته‌اند. این در حالی است که بسیاری از آنان از علما و محدثان برجسته اهل سنت هستند که حتی در کتاب مسلم و بخاری نیز احادیث فراوانی از طریق آنان روایت شده است.

این قتیبه از عالمان میانه قرن سوم، در کتاب کم حجم خود با عنوان الاختلاف فی اللفظ از اهل حدیث زمان خود (و در واقع گروه عثمانی مذهب آنها) که به انکار احادیث فضایل امام علی (ع) می‌پرداختند، سخت انتقاد می‌کند. نگاهی به میزان الاعتدال شمس الدین ذهبی می‌تواند چهره صدها نفر از محدثانی را نشان دهد که به دلیل نقل فضایل اهل بیت (ع) به تشیع متهم شده‌اند.

در ادامه این اقدام افراطی اهل حدیث، عالم بلند پایه اهل حدیث، احمد بن حنبل، نقطه عطفی از جهت چرخش به سمت پذیرش فضایل امام علی (ع) و تثبیت موقعیت آن امام همام به عنوان خلیفه رابع در میان اهل سنت (عقیده ترییع) به شمار می‌رود. وی در کتاب مسند خود، روایات بی‌شماری از فضایل اهل بیت (ع) را مندرج ساخت؛ روایاتی که با کمال تأسف بسیاری از آنها در صحیحین و دیگر صحاح و سنن نیامده است!

ابن حنبل افزون بر آنچه در مسند آورده، در کتاب *فضائل الصحابه* نیز شمار زیادی از روایت فضایل، به ویژه حدیث غدیر را از طرق متعدد نقل کرده و بدین ترتیب در تعدیل مذهب عثمانیه کوشش ستودنی‌ای از خود نشان داده است.^{۱۲}

پس از احمد بن حنبل، حنابله بغداد از شدت تعصب خود کاستند و به مرور در بغداد با فضای شیعی آن، که نتیجه روی کار آمدن آل بویه بود، کنار آمدند. در اوایل، مقاومت زیادی می‌کردند و طی ۱۵۰ سال، به سختی با مراسم عاشورای شیعیان درگیر می‌شدند، اما نشر فضایل امام علی (ع) و اهل بیت در میان آنان، که با احمد بن حنبل آغاز شده بود، از تعصب آنان کاست. حنابله در اواخر قرن سوم، مورخ بزرگ جهان اسلام، محمد بن جریر طبری را به جهت گردآوری طرق حدیث غدیر طرد کردند، اما به مرور، در قرن پنجم هجری، تعصب را به کناری نهاده و میان آنان و مذهب تشیع، نوعی مسالمت و همزیستی پدید آمد.

به هر روی با فروکش کردن این نزاع‌ها در قرن ششم، نگارش کتاب‌هایی درباره اهل بیت (ع) شتاب خاص خود را گرفت و آثار تعدیل در تسنن، در برخورد با ائمه اهل بیت (ع)، بیش از پیش آشکار گردید.

برآمدن سبط بن جوزی از خاندان ابن جوزی، که خود حنبلی سرسختی بود، مؤید تعدیل در حنابله بغداد است. کتاب *تذکره الخواص سبط بن جوزی* یکی از بهترین شواهد برای ایجاد تعادل در تسنن افراطی است. هر چند متعصبان او را شیعه دانسته‌اند، اما او خود را چنان می‌نماید که در مرز تشیع و تسنن ایستاده است.

نمونه دیگری که مربوط به قرن ششم است امام ابوالفضل یحیی بن سلامة الحصکفی^{۱۳} (۵۵۱- یا ۵۵۳ق) است. بنا به نقل ابن طولون، او قصیده‌ای در مدح دوازده امام سروده است. بخشی از سروده او که نام دوازده امام در آن آمده چنین است:

حیدرةُ و الحسنانُ بعده	ثم علي وابنه محمد
و جعفرُ الصادق و ابنُ جعفر	موسی، و يتلوه علي السید
أعني الرضا، ثم ابنه محمد	ثم علي وابنه المُسند
الحسن التالي و يتلوه	محمد بن الحسن المُعتد ^{۱۴}

حصکفی قصیده‌ای هم در رثای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) دارد که مدخل آن چنین است:

و مصرع الطف فلا اذکره ففي الحسی منه لهیب یقده^{۱۵}

يرى الفرات ابن الرسول ظاميا
يا اهل بيت المصطفى يا عدتي
و الشافعي مذهبي مذهبه

يلقي الردي وابن السدي يرد
و من على خبهم اعتمد
لانه في قوله مؤيد^{١٦}

این تعادل و قرابت یا شیعیان، منحصر به دسته خاصی از سنیان نبود. از میان شافعیان محمد بن طلحه شافعی (- ۵۲عق) کتاب *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول* را نوشت که با اندک تفاوتی، گویی شیعه‌ای دوازده امامی آن را تألیف کرده است. هم‌چنان که محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی (- ۵۸عق) *کفایة الطالب* را در فضایل امیرمؤمنان و اهل بیت (ع) نگاشت. در میان حنابله، ابومحمد عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی‌بکر عزالدین اربلی (- ۶۰عق) به درخواست بدرالدین لؤلؤ، حاکم امامی مذهب موصل، مجموعه‌ای در فضایل امیرمؤمنان (ع) فراهم می‌آورد. صاحب *کشف الغمه* از این اثر بهره‌ وافر برده است.^{۱۷} ابومحمد عبدالعزیز بن محمد بن مبارک حنبلی جُنابذی (- ۱۱عق) نیز کتاب *معالم العترة النبوية و معارف اهل البيت الفاطمية الصلوية* را در شرح حال امامان (تا امام یازدهم) نوشته است.^{۱۸}

ابن خلکان شافعی نیز در *وفیات الایمان* زندگی ائمه اهل بیت (ع) را آورده است. او البته شبیه دیگران نیست، اما نفس توجه به ائمه شیعه، نشانه حضور امامان در ذهنیت قرن او است. در قرن هشتم حمدالله مستوفی (- بعد از ۷۵۰ق) را داریم که در تاریخ گزیده، پس از یاد از خلفای نخست با عناوین معمول و محترمانه، به یاد از امام علی (ع) پرداخته آن‌گاه از امام مجتبی (ع) به عنوان «امیرالمؤمنین، حافد رسول رب العالمین، امام المجتبی حسن بن علی المرتضی» یاد می‌کند. سپس فصلی می‌گشاید تحت عنوان: «در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حجة الحق علی الخلق بودند و مدت امامتشان از رابع صفر سنه تسع و اربعین تا رمضان اربع و ستین و مائین، دویست و پانزده سال و هفت ماه می‌شود». او می‌افزاید: «ائمه معصوم اگرچه خلافت نکردند اما چون مستحق ایشان بودند، تبرک را از احوال ایشان، شمه‌ای بر سبیل ایجاز می‌رود».^{۱۹}

در قرن نهم ابن صباغ مالکی (۷۸۴ - ۸۵۵عق) کتاب *الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة* را نگاشته است.

در قرن دهم شمس الدین محمد بن طولون (- ۹۵۳عق) کتاب *الشذرات الذهبية فی تراجم الائمة الاثنی عشرية عند الإمامیه* را نگاشته است. او از عالمان علاقه‌مند به تصوف و عرفان است. وی پس از بیان احوال امامان از مصادر معتبر، سروده خود را در وصف ائمه اثنا عشر آورده است:

عليك بالائمة الاثنی عشر
أبو تراب حسن خستین
محمد الباقر کم علم دری
موسی هو کاظم وابنه علی

من آل بیت المصطفى خیر البشر
و بغض زین العابدین سنین
والصادق ادع جعفرأ بین الوری
لقب بالرضا و قذره علی

محمد التقي قلبه مغمور
والسنكري الحسن المطهر

علي النقي ذره منشور
محمد المهدي سنوف يظهر^{۲۰}

باید به جمع آثاری که گذشت، کتاب *الاتحاف بحب الاشراف* از شبروی (- ۱۱۷۲ق)، *نورالابصار* از شبلنجی و *ینایع المودة* از قندوزی حنفی (- ۱۲۹۴ق) را افزود. اثری دیگر با نام *کنه الاخبار* از قرن دهم برجای مانده که در آن نیز همانند برخی از آثار پیش گفته، شرح حالی از خلفا و دوازده امام آمده است.^{۲۱} عنوان دیگری که در این زمینه قابل استناد است، کتاب *المقصد الاقصی فی ترجمة المستقصى* است. اصل کتاب به زبان عربی بوده و کمال الدین حسین خوارزمی آن را با عنوان فوق به فارسی درآورده است. این کتاب در شرح زندگی رسول خدا (ص) و خلفاست، اما وی با وجود اعتقادش به مرام اهل سنت، زندگی دوازده امام و نیز فاطمه زهرا (س) را نیز بر آن افزوده است.^{۲۲}

نمونه دیگر کتاب *روضات الجنان و جنات الجنان* درویش محمد کربلایی است که با وجود داشتن اعتقادات اهل تسنن، شرح حال مفصل امامان شیعه را در مجلد دوم کتاب خویش آورده که بخش اعظم آن از کتاب *فصل الخطاب* خواجه محمد پارساست. این خواجه محمد هم، علی‌رغم اصرارش در تسنن، در این کتابش به تفصیل، شرح حال امامان را آورده است.^{۲۳} کتاب *غایة الهممة فی ذکر الصحابة والائمة یا رساله محمدیه* از محمد علیم بن محمد موسی اله آبادی نیز در شرح حال رسول خدا (ص)، خلفای نخست و امامان شیعه (ع) است.^{۲۴}

یکی از جالب‌ترین این آثار کتاب *وسيلة الخادم إلى المخدوم* در شرح *صلوات* بر چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، عالم سنی بسیار معروف ایرانی است. وی در این کتاب، صلواتیه‌ای درباره چهارده معصوم (ع) انشا کرده و به شرح تاریخی آن پرداخته است. بخشی از این کتاب نیز شرح حال امام حسین و وقایع کربلا است. یک نمونه از شعر فضل بن روزبهان چنین است:

به حق شاه ولایت علی عالی فن	مهیمنما به حبیب محمد عربی
به حق باقر و صادق به کاظم احسن	به هر دو سبط مبارک به شاه زین عباد
به حق شاه تقی و نقی صبور محن	به حق شاه رضا ساکن حظیره قدس
کزین دوازده بده نجات روح و بدن	به حق عسکری و حجت خدا مهدی
که اوست چاره درد و شفیع ذلت من	فدای خاک رضا باد صد روان امین

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری

عبدالجلیل رازی که کتاب خود را در حدود سال ۵۶۰ نگاشته است، در پاسخ یک نویسنده سنی اطلاعات بسیار با ارزشی در باره سابقه عزاداری اهل سنت برای امام حسین (ع) آورده است. ابتدا به نقل از آن نویسنده سنی می‌نویسد:

این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فزع کنند، و رسم تعزیت را اقامت کنند و مصیبت شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها و قصه گویند و علما سر برهنه کنند و عوام جامه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند.

عبدالجلیل در پاسخ می‌نویسد:

اولاً معلوم جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه و امام مکرم شافعی و علما و فقهای طوایف، خلفاً عن سلف، این سنت را رعایت کرده‌اند و این طریقت نگاه داشته. اولاً خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهدای کربلا مرثیاتی بسیار است و یکی از آن، قصیده‌ای است که می‌گوید:

أبکی الحسین و أرثی منه ججاجا من أهل بیت رسول الله مصباحا
تا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده‌ای است که می‌گوید:

تأوب همسئی فالقواد کئیب و أرق نومی فالرقاد عجیب^{۲۵}

تا آخر، همه مرثیه اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند. و مرثیاتی شهدای کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست، بی عدد و بی نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و اصحاب ایشان؛ آنکه بر ما.

پس از آن نمونه‌هایی از عزاداری‌های اهل سنت را، اعم از حنفی و شافعی که این دو فرقه در ایران بودند، از قرن ششم ارائه داده و می‌نویسد:

آنکه چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده^{۲۶} به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است، هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند.

و آنکه بغداد که مدینه السلام و مقر دار الخلافه است، خواجه علی غزنوی حنفی^{۲۷} دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان! از علی می‌پرسد که: معاویه را چه گویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟

و امیر عبّادی^{۲۸} که علامه روزگار و خواجه معنا و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتدی لامر الله پرسیدند: این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سوم گفت: ای خواجه! سؤال مبهم می‌پرسی. نمی‌دانم کدام معاویه را می‌گویی. این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخائید و او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسین ببرد. ای مسلمانان شما این معاویه را چه گویند؟ مردم در حضرت خلافت، حنفی و سنی و شافعی زبان به لعنت و نفرین برگشودند. مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد و با نوحه و فریاد.

و اما به همدان اگر چه مشبیه را غلبه باشد، برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال، مجد الدین مذکر همدانی^{۳۹}، در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید.

و خواجه امام نجم بوالمعالی بن ابی القاسم بزاری به نيسابور با آن که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی.

و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروان سرای گوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‌اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان.

و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الانمه ابونصر الهسنجانی کند در هر عاشورا، به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنیفیان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن. و خواجه امام بومنصور حفده^{۴۰} که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است، به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ.

و قاضی عمدۀ ساوی^{۴۱} حنیفی که صاحب سخن و معروف است، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و مصنف این کتاب (یعنی همان نویسنده سنی) اگر رازی است دیده باشد و شنوده.

و خواجه تاج اشعری حنیفی نيسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنۀ خمس و خمسين و خمسمائة به اجازت قاضی با حضور کبراء و امراء.

پس اگر این بدعت بودی، چنان که خواجه مجبر انتقالی (همان نویسنده سنی) گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتندی.

و اگر خواجه انتقالی به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم در آید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آرد، تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت. و گر این علما و قضات این معنی به تقیه و مداهنه می‌کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد و گر به اعتقاد می‌کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبیه که روا ندارند کردن، دگر همه حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند. پس خواجه پنداری ازین هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به

خوزستان و لرستان شود که خارجیانند تا نبینند و نشنود که تعصب که او راست، کس را نیست و تعزیت حسین علی داشتن، متابعت قول مصطفی است که گفت: من بکی علی الحسین أو ابکی أو تباکی، وجبت له الجنة. تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدای باشد و منکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و ائش و علی و اولادش، والحمد لله بل اکثرهم لایعقلون^{۳۳}.

به هر روی در بغداد قرن ششم، بیشتر عالمان اهل سنت، در مظلومیت امام حسین(ع) سخن می‌گفتند و به هیچ روی تمایلی به گرایش متعصبانه‌ای که از زمان بنی امیه باقی مانده بود، نداشتند. البته استثناهایی هم دیده می‌شد. شخصی با نام عبدالمنیث بن زهیر حنبلی کتابی در فضایل یزید نوشت و ابن جوزی این عالم معروف سنی کتابی با عنوان *الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید* در رد بر او نوشت. این اثر (کامل ۵۶۲/۱۱) درباره این شخص نوشته است: *صنفا کتاباً فی فضائل یزید بن معاویة اتی فیہ بالعجائب*. ذهبی هم درباره او در *سیر اعلام النبلاء* با کمال شگفتی نوشته است: *و کان ثقةً سنیاً (سیر اعلام النبلاء، ۱۶۰/۲۱)*. اما این گرایش ناچیز بود، همان طور که اکنون هم گاهی از این استثناها دیده می‌شود و واقعاً ناچیز و غیر قابل اعتنا است.

همان طور که گذشت، در این زمان، دو واعظ معروف در بغداد بودند که در ایام عاشورا مجالس سوگواری داشتند: یکی از اینان علی بن حسین غزنوی حنفی بود که واعظ قهاری بوده و سلاطین در محفل روضه خوانی او شرکت داشتند. واعظ دیگر امیر عبادی بود که او نیز روز عاشورا مقتل خوانی داشت و همین ابن جوزی نیز گزارش‌هایی از منبرهای او و کلمات کوتاهش نقل کرده است. چنین پیداست که برگزاری مراسم عاشورا در بغداد میان سنی و شیعه ادامه یافته و هیچ‌گاه تعطیل نشده است.

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین(ع)

به نظر می‌رسد که طی دو قرن پیش از روی کار آمدن صفویه، در خراسان که مرکزی برای شیعیان و سنیان بوده، در ایام عاشورا، عزای امام حسین(ع) برپا می‌شده است. از آن‌جا که این مراسم حتی در هرات نیز بوده است، خود نشان آن است که نه تنها شیعیان که سنیان هم این مراسم را برگزار می‌کرده‌اند.

کتابی که بیش از هر کتابی در این منطقه وجود داشته، اثری با نام *نور الائمة* بوده که ترجمه گونه‌ای از کتاب *مقتل الحسین موفق بن احمد خوارزمی حنفی (۴۸۴ - ۵۶۸ ق)* بوده است. به جز این اثر، کتاب‌های دیگری هم در این زمینه وجود داشته است.

در پایان این دوره، و درست هشت سال پیش از آمدن صفویه به این منطقه، کتابی در مقتل‌نگاری تألیف شد که نویسنده آن، فردی بود که چندان مرزی میان تشیع و تسنن قائل نبود. در هرات او را متهم به تشیع می‌کردند و در سبزوار به تسنن وی ملاحسین کاشفی است. در هرات دوره تیمور،

محبوبیت زیادی داشت و در مجلس وعظ او، بزرگان این دولت، که سال‌ها امیری آن را سلطان حسین بایقرا داشت، شرکت می‌کردند. وی کتاب خود را نیز به نام یکی از بزرگان این دربار نگاشت.

ملاحسین کاشفی در همین کتاب *روضه الشهداء* خود^{۳۳} به مناسبت اشاره می‌نویسد:

هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام - علیه الصلاة والسلام - کشیده می‌گردد و از زبان هاتف غیبی ندای عالم لاریبی به گوش هوش مصیبت‌داران اهل بیت و ماتم‌زدگان ایشان می‌رسد:

کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید
از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم در میان گریه، باد آن لب خندان کنید
کاشفی در ظاهر، به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله» معروف به «سید میرزا» مصمم می‌شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره اهمیت گریه برای امام حسین (ع) و این که «من بکی علی الحسین وجبت له الجنة» می‌نویسد:
برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم در آید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دل‌ها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیرت سرگردان:

ز اندوه این ماتم جان گسل روان گردد از دیده‌ها خون دل

کاشفی در ادامه، در باره آنچه در این مجالس خوانده می‌شده می‌نویسد: و اخبار مقتل شهدا، که در کتب مسطور است، تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه سینه بزایند. مشکل این کتاب‌ها این است که: و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است، اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفصیل احوال ایشان خالی است. این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا به تألیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل یلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود، اشتغال نماید.^{۳۴}

کتاب *روضه الشهداء* نه تنها در دوره صفوی و میان شیعیان ایران، بلکه در میان سنیان اطراف مملکت ایران نیز نفوذی فراوان یافت. یکی از آخرین نشانه‌های تأثیر این نفوذ، اقدامی است که عبدالله زیور (- ۱۳۶۹ قمری) شاعر سنی عراقی کرد فارسی دان انجام داده و آن را به شعر فارسی درآورده است. وی بدون آن که تصریح کند، در واقع متن فارسی *روضه الشهداء* را در قالب شعر فارسی درآورده و نام آن را *داستان سوزناک کربلا* نهاده است.

در این‌جا بی‌مناسبت نیست تا به موضع عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ق) عالم، عارف و شاعر بزرگ خراسان، که در مذهب سنی حنفی بوده و البته علایق صوفیانه عمیقی داشته، گذری داشته باشیم. وی در *سلسله الذهب* خود عقاید مذهبی‌اش را در باره خلافت بیان کرده و در آن‌جا خود را سنی معتقد و در عین حال، دوستدار اهل بیت(ع) می‌داند. وی هم درست مانند دیگر اهل سنت،

معتقد است سنی نباید به جهت درگیری‌های صحابه، میان آنها خط دوستی و دشمنی رسم کند؛ در عین حال باید بداند که در این اختلافات حق با علی بوده است:

همه را اعتقاد، نیکو کن	دل ز انکارشان به یک سو کن
هر خصومت که بودشان با هم	به تعصب مزین در آنجا دم
به سر انگشت اعتراض منه	دین خود رایگان ز دست مده
حکم آن قصه با خدای گذار	بندگی کن ترا به حکم چکار
و آن خلافتی که داشت با حیدر	در خلافت صحابئسی دیگر
حق در آنجا به دست حیدر بود	جنگ با او خطا و منکر بود ^{۳۵}

گفتنی است که مهم‌ترین درگیری مذهبی جامی با مخالفان در عصرش، درگیری وی با شیعیان است که در خراسان نفوذی چشمگیر داشتند و دیدیم که به زودی نیز با آمدن صفویان این مذهب در این منطقه حاکم شد. جامی حملات زیادی به شیعیان دارد و می‌کوشد تا جو هرات را بر اساس آموزه‌های تسنن حفظ کند. این گزاشی است که امیرعلیشیر نوایی هم دارد و البته اینان مخالفانی متمایل به تشیع، از اهل سنت نیز دارند.

اما جامی با همه این احوال، می‌کوشد تا حدود را حفظ کند. در عین حال که از رفض و رافضه، به معنای کسانی که به صحابه دشنام می‌دهند متنفر است، اما همو شعر معروف شافعی را «لو کان رفضاً حبُّ آل محمد / فلیشهد الثقلان انی رافضی» به فارسی در آورده، چنین می‌سراید:

گر بود رفض حب آل رسول	یا تو لاً به خاندان بت‌سول
گو گوا باش آدمی و پری	که شدم من ز غیر رفض، بری
کیش من رفض و دین من رفض است	رفع من رفض و مابقی خفض است ^{۳۶}

جامی در میان شیعیان و سنیان درمانده شده بود. از یک طرف وقتی به بغداد رفت، به خاطر اشعارش در باره روافض مورد طعنه شیعیان بغداد قرار گرفت. اما از سوی دیگر، وقتی اشعاری در ستایش امیرمؤمنان (ع) سرود، سنیان خراسان او را مورد طعنه قرار دادند. خود می‌نویسد:

چون در نظم سلسله الذهب حضرت امیر و اولاد بزرگوار ایشان را ستایش کردیم، از سنیان خراسان هراسان بودیم که ناگاه ما را به رفض نسبت نکتند، چه دانستیم که در بغداد به جفای روافض مبتلا خواهیم شد^{۳۷}.

همین جامی وقتی به عراق می‌رود، به زیارت عتبات عالیات می‌شتابد و در آن‌جا در وصف زیارت امام حسین (ع) چنین می‌سراید:

کردم ز دیده، پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق، فرض عین
خدام مرقدش به سرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

کعبه به گرد روضه او می‌کند طواف
رکب الحجيج این تزوحنون این این
از قاف تا به قاف پُر است از کرامتش
آن به که حيله جوی کند ترک شید و شین
آن را که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت به زیب و زین
جامی گدای حضرت او باش تا شود
با راحت وصال مبذل عذاب بین
می‌ران ز دیده اشک که در مذهب کریم
باشد قضای حاجت سائل، ادای دین^{۲۸}

وی در ادامه سفر، که در اصل راهی حج بود، به زیارت مرقد امیرمؤمنان رفت و شعری زیبا سرود که مطلع آن چنین است:

أصبحتُ زائراً لك يا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف
تو قبله دعایی و اهل نیاز را روی امید، سوی تو باشد ز هر طرف^{۲۹}

برخی از آثار علمای حنفی در باره امام حسین(ع)

آثار علمای اهل سنت، طی چهارده قرن، درباره اهل بیت(ع) خارج از حد شمار است. بسیاری از این آثار، در باره فضایل و مناقب اهل بیت، بویژه امیر مؤمنان(ع) و برخی نیز آثاری تاریخی پیرامون زندگی آن بزرگواران است. در این جا شماری از آثار علمای حنفی را در باره امام حسین(ع)، برای نمونه معرفی می‌کنیم:

● ضیاء الدین ابی المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکی الخطیب الخوارزمی الحنفی (۴۸۴ - ۵۶۸هـ). وی بزرگ‌ترین عالم حنفی است که در باره امام حسین(ع) قلم زده و کتاب عظیم و بزرگ *مقتل الحسین علیه السلام* را نگاشته است. وی شاگرد زمخسری بوده و علوم ادب را نزد وی خوانده پس از آن به شهرهای مختلف دنیای اسلام سفر کرده و حدیث شنیده است. عماد کاتب که معاصر وی بوده شرح حال او را در *خریة القصر*، بخش مربوط به ایران آورده و او را در فقه و ادب ستوده است. قفطی در *إنباه الرواة* (۳۳۲/۳) شرح حال او را آورده و سال درگذشت او را ۵۶۸هـ یاد کرده است. بسیاری از علمای بزرگ شرح حال نگار مانند ابن النجار، ابن الدیبی شرح حال او را آورده‌اند. وی کتابی با عنوان *مناقب ابی حنیفه* دارد که در سال ۱۳۲۱ در حیدرآباد چاپ شده است. نیز کتابی با عنوان *قضایا امیر المؤمنین* دارد که نمانده است. همچنین کتاب او با عنوان *کتاب رد الشمس علی امیر المؤمنین(ع)* مفقود شده است. مهم‌ترین کتاب او *مقتل الحسین* است که دست کم سه نسخه خطی از آن برجای مانده است. این کتاب در نجف و بعداً در قم (۱۳۹۹ق) و چاپ جدید آن توسط

دار انوار الهدی در قم (۱۴۱۸ق) به چاپ رسیده است. گفتنی است که وی اشعاری نیز در ستایش ابوحنیفه دارد که در مقدمه مرحوم سماوی بر *مقتل الحسین(ع)* چاپ شده است.

خوارزمی شعری هم در رثای اهل بیت سروده که چند بیت آن این است:

لقد قتلوا علیاً مذ تجلی	لأهل الحق فخلأ فی الضراب
و قد قتلوا الرضا الحسن المرّجی	جواد الغرب بالسّم المذاب
و قد منعوا الحسین الماء ظلماً	و جدل بالطعان و بالضراب
و لولا زینب قتلوا علیاً	صغیر قتل بقّ أو ذباب
و قد صلبوا إمام الحق زیداً	فیا لله من ظلم عجاب
بنات محمد فی الشمس عطشی	و آل یزید فی ظل القیاب
لآل یزید من آدم خیام	و أصحاب الکساء بلا ثیاب ^{۴۰}

● عقیف الدین ابی السیادة عبد الله بن ابراهیم طائفی حنفی (- ۱۲۰۷ق) که شرح حال او در *عجایب الآثار جبرتی* (۱۴۷/۲) آمده و نسخه‌ای از کتابش هم در مکتبه سلیم آغا در استانبول موجود است. وی کتابی با عنوان *اتحاف السعداء بمناقب سید الشهداء* تألیف کرده است.

● قادر بخش بن حسن علی حنفی هندی شهسرامی (۱۲۷۳ - ۱۳۳۷ق). از علمای حنفی هند است که کتابی با عنوان *جور الاشیاء علی ریحانة سید الانبیاء* نگاشته است. شرح حال وی در *نزهة الخواطر* (۳۷۰/۸) آمده و همان جا از این کتاب او هم یاد شده است.

● مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (۱۱۵۹-۱۲۳۹ق). وی نیز کتابی با عنوان *سر الشهداءتین* در فلسفه شهادت امام حسین (ع) نوشته که عربی آن در *مجلة الموسم* (ش ۱۲، صص ۸۳ - ۹۱) چاپ شده و به اردو هم چاپ شده است.

● شیخ علی انور بن علی اکبر بن حیدر علی علوی حنفی کاکوروی (۱۲۶۹ - ۱۳۲۴ق). کتابی با عنوان *شهادة الكونین فی مقتل سیدنا الحسین السبط* نگاشته که ضمن شرح حال او در کتاب *نزهة الخاطر* (۲۲۸/۸) از آن یاد شده است.

● محمد معین بن محمد امین السندی التتوی الحنفی (- ۱۱۶۱ق) کتابی با عنوان *قره العین فی البكاء علی الحسین علیه السلام* نگاشته و در آن بر لزوم گریه برای امام حسین سخن گفته و ثابت کرده است که اقامه عزا برای حسین (ع) تنها مخصوص شیعه نیست.

● محمود بن عثمان بن علی بن الیاس حنفی رومی (۸۷۸ - ۹۳۸ق). کتابی با عنوان *مقتل الامام الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما فی کربلاء* نوشته است. اسماعیل باشا در کتاب *هدية العارفين* (۴۱۲/۲) از آن یاد کرده است.

جدای از کتاب، بسیاری از شاعران اهل سنت، به ویژه از میان حنفیان عصر نخست، اشعاری در رثای حسین بن علی علیه السلام وحادثه عاشورا سروده‌اند که جالب توجه است. نمونه‌ای از این اشعار را خود خوارزمی در *مقتل الحسین*^{۴۱} گردآوری کرده است.

خاتمه

امروزه در بسیاری از مناطق ایران، هند و پاکستان عزاداری امام حسین (ع) به طور مشترک یا حتی مستقل میان شیعیان و سنیان برگزار می‌شود. سنتی که در شرق ایران بوده و بخشی از آن متعلق به خراسان کهن است، به سیستان نیز کشیده شده است.

در هند و پاکستان، این سنت از حدود چهارصد سال پیش همزمان با روی کار آمدن دولت‌های متأثر از ایران در شمال و جنوب هند، رواج یافته و امروزه در شهرهای بزرگی در هند مانند حیدرآباد و یا کراچی در پاکستان، شاهد برگزاری مراسم عاشورا میان هر دو گروه شیعه و سنی هستیم. قرن‌ها است که در هند، دامنه‌ی برگزاری این مراسم، حتی میان هندوها نیز کشیده شده و بسیاری از آنان نیز در این ایام، با سایر مسلمانان همراهی دارند.

در عراق و منطقه‌ی کردستان، این حرکت ادامه‌ی سنت گذشته است که ساکنان آن دیار همیشه برای امام حسین (ع) اعتبار و ارزش خاصی قائل بوده‌اند.

مع الاسف، در چند دهه‌ی اخیر به دلیل شدت یافتن تعصب مذهبی در بخشی از جهان اسلام و حرکت برای تحمیل آن به سایر نقاط، حرکتی در جهت احیای نوع خاصی از تسنن رواج یافته است که می‌کوشد خط‌کشی‌های خاصی را میان مسلمانان ایجاد و پررنگ کند. به طور قطع، این حرکت، میراث دوره و زمانی است که گرایش تحت عنوان اهل حدیث یا مذهب عثمانی در قرن دوم و سوم، می‌کوشید تا از هر کسی که اندک تفاوتی با مشی آن داشت فاصله بگیرد. به همین دلیل، برای هر گروهی نامی انتخاب کرده و آن را سبب طعن و قدح او می‌دانست. اتهام مرجئی، شیعی، معتزلی، قدری و... که هم اکنون در بسیاری از کتاب‌های رجالی میراث آن دوره در زمینه‌ی قضاوت راویان آمده، یادآور آن روزگار است. آن جو، به مرور به همت کسانی چون احمد بن حنبل در مرحله‌ی نخست و سپس عالمان دیگر شکسته شد. این جوی بود که حتی ابوحنیفه عالم و امام برجسته‌ی اهل سنت را نیز مورد حمله قرار داد و تحت عنوان مرجئی یا ضد حدیث و دیگر اتهامات بی‌پایه، برای قرن‌ها سرزنش می‌کرد.

در برابر آن، تجربه‌ی چند صد ساله‌ای وجود دارد که در نتیجه‌ی آن تا حدود زیادی این مرزها کم رنگ شده است. یکی از مهم‌ترین مشخصات وضعیت جدید، اعتنا و اعتبار هر دو گروه به نهضت امام حسین (ع) است که نه فقط نهضتی اسلامی و متعلق به همه‌ی مسلمانان، بلکه نهضتی انسانی و متعلق به همه‌ی انسان‌های آزاده و ضد ظلم است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن عقده، کتاب الولاية، تحقیق عبدالرزاق حرزالدین، قم، دلیل، ۱۴۲۱، ص ۵۹ (مقدمه).

۲. مقاتل الطالبیین، تصحیح احمد صقر، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۳۱۰.

۴. همان، ص ۳۱۴.
۵. همان، ص ۳۱۳.
۶. همان، ص ۳۱۴.
۷. همان.
۸. همان، ص ۳۱۵، ابو حنیفه در سن هفتاد سالگی در سال ۱۵۰ درگذشت.
۹. همان، ص ۳۱۶.
۱۰. همان، ص ۳۲۴.
۱۱. همان، ص ۳۲۵.
۱۲. نک: رسول جعفریان، «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت»، مقالات تاریخی، دفتر ششم، قم، الهادی، ۱۳۷۸.
۱۳. درباره او نک: مجمع الادباء، ج ۲۰، ص ۱۸.
۱۴. السندرات الذهبية فی تراجم الائمة الاثنی عشریة عند الامامية، بیروت، دار صادر، ص ۴۱.
۱۵. یقذ: یشعل.
۱۶. زفرات الثقلین، ج ۲، ص ۲۹۴ (به نقل از نسمة السحر، جواهر المطالب و المنتظم).
۱۷. نک: کشف الغمہ، ج ۱، ص ۷۷، ۹۴، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۶۱، ۳۱، ۳۱۴، ۳۲۵-۳۲۶.
۱۸. نک: علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمہ، قم، ۱۳۷۲، کنگره شیخ مفید، ص ۷۴.
۱۹. تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، ص ۱۹۸، ۲۰۱.
۲۰. الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۸.
۲۱. درباره آن نک: نشر دانش، سال چهاردهم، شماره اسفند، ص ۵۸.
۲۲. ادبیات فارسی استوری، ص ۷۷۵.
۲۳. این بخش از کتاب وی، در میراث اسلامی ایران، دفتر چهارم منتشر شده است.
۲۴. ادبیات فارسی استوری، ص ۹۴۹.
۲۵. کامل این قصیده را خوارزمی حنفی در کتاب مقتل الحسین علیه السلام (ج ۲، ص ۱۲۶) آورده است و برخی دیگر از اشعار آن چنین است:

وَمَا نَفِي نَوْمِي وَ شَيْبِ امْتِي	تصاریف آیام لهن خطوب
فَمَنْ مِیْلَخَ عَنِي الْحَسِينِ رِسَالَةَ	وَ اِنْ كَرِهْتَهَا اَنْفُسُ وَ قُلُوبُ
قَتِيلاً بِلا جَرْمِ كَأَنَّ قَمِيصَهُ	صَبِيخَ بِمَاءِ الْاُرْجَوَانِ خَضِيْبِ
تَزَلْزَلَتْ الدُّنْيَا لآلِ مُحَمَّدٍ	وَ كَادَتْ لِهَمِّ صَمِّ الْجِبَالِ تَذُوبُ
وَ غَارَتْ نَجُومٌ وَاقْشَعُرَتْ كَوَاكِبُ	وَ هَتَكَ اسْتَارُ وَ شَقَّ جُيُوبُ

- همچنین این اشعار را جمال الدین زرنندی مدنی در کتاب معراج الوصول فی معرفة آل الرسول، (نسخه خطی، برگ ۳۱ ب به نقل از زفرات الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۰) نیز آورده است. این شعر آشوب (مناقب، ج ۳)
۲۶. از علمای برجسته مذهب شافعی که سبکی در طبقات الشافعیه (۳۰۳/۴) از او یاد کرده است. وی از علمای بزرگ اصفهان بوده و در ربیع الاخر سال ۵۳۶ درگذشته است.
۲۷. از واعظان بزرگ بغداد که سلطان مسعود سلجوقی در مجلس وعظ وی حاضر می‌شد. درگذشت وی به سال ۵۵۱ قمری بوده است. شرح حال او در بسیاری از منابع آمده است. از جمله نک: البدایة و النهایة (۲۳۵/۱۲ - ۲۳۶).
۲۸. قطب الدین مظفر معروف به امیر عبادی یکی از واعظان معروف بغداد بوده که شرح حال او را ابن خلکان به تفصیل در کتاب وفيات الاعیان (ج ۲، ص ۱۲۷) آورده است.
۲۹. مجدالدین ابوالفتح محمد بن ابی جعفر همدانی نویسنده کتاب الاربعین عن الاربعین، فقیه و محدث و واعظ بوده و به سال ۵۵۵ قمری در گذشته است. برای شرح حال نک: تلخیص مجمع الآداب، حرف میم، ص ۲۴۵-۲۴۶، تعلیقات تقض، ص ۱۰۹۷.

۳۰. ابو منصور محمد بن اسعد طوسی معروف به حنفه ملقب به عمدة الدین فقیه شافعی نیشاوری، از علمای معروف نیشاپور است که این خلکان شرح حال او را در *وفیات الاعیان* آورده است. مزار وی تا قرن‌ها محل زیارت مردم بوده است. نک: تعلیقات نقض، ص ۱۰۹۹.
۳۱. از عالمان و واعظان معروف ساوه بوده و شرح حال او را عماد کاتب در کتاب *خریفة القصر* آورده است. درگذشت وی به سال ۵۶۷ قمری در شهر ساوه رخ داده است. نک: تعلیقات نقض، ص ۱۱۰۰.
۳۲. کتاب نقض، ص، ۳۷۰-۳۷۳.
۳۳. *روضه الشهداء*، ص ۳۵۴.
۳۴. همان، ص ۱۲-۱۳.
۳۵. *سلسلة الذهب*، ص ۱۷۸.
۳۶. همان، ص ۱۴۶.
۳۷. فخرالدین علی کاشفی، *رشحات*، ج ۱، ص ۲۵۷، *مقامات جامی*، ص ۱۶۹ به نقل از نجیب مایل هروی، جامی، ص ۱۱۸.
۳۸. همان، ص ۵۶.
۳۹. دیوان جامی، ص ۷۸.
۴۰. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ص ۳۹۰ (در پایان بحث از مناقب امام علی علیه السلام).
۴۱. همان، ج ۲، صص ۱۴۳-۱۸۲.